**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14001224**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

نتیجۀ بحث ما تا اینجا این بود که زکات در مال التجارۀ طفل مستحب نیست، اصلاً مشروع نیست، آن که مشروع هست زکات در متجر به فعلی طفل است. خب حالا در این موضوع متجر به فعلی این بحث هست که آیا در چه صورتی زکات هست؟ آیا باید متجر ولی و من الیه النظر باشد؟ یا نه، یک همچین شرطی نیست. ما روایت‌های متعددی داریم در مورد این‌که گفته که اگر در مال یتیم، با مال یتیم تجارت بشود، عمل بشود زکات هست. این روایت که خب قرار شد روایت‌ها بر استحباب حمل بشود. به خصوص روایت یونس بن یعقوب که حملش بر استحباب روشن‌تر از روایت دیگر هست با توجه به یک نکته‌ای هم در این روایت هست آن نکته این است که در روایت یونس بن یعقوب می‌گوید که من، روایت یونس بن یعقوب را یک بار دیگر من بخوانم.

«يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ» می‌گوید: «قَالَ: أَرْسَلْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إنَّ لِي إِخْوَةً صِغَاراً فَمَتَى تَجِبُ عَلَى أَمْوَالِهِمُ الزَّكَاةُ»

می‌گوید فرستادم به نزد امام صادق، حالا یا نامه نوشته یا کسی را فرستاده که آن رفته این سؤال را از طرف یونس بن یعقوب پرسیده.

شاگرد: اظهر کسی را فرستاده

استاد: حالا شاید اظهر هم همین باشد که کسی را فرستاده باشد. در این جهتی که می‌خواهم روی آن تکیه کنم خیلی مهم نیست، ولی شاید روشن‌ترش این است که ارسلتُ یعنی ارسلتُ شخصاً. البته در این‌که شخصی را فرستاده روشن است ولی آن شخص را با نامه فرستاده یا با پیغام شفاهی فرستاده از این جهت ابهام دارد. و الا این‌که ارسلتُ یعنی یک نفر را فرستاده بحثی نیست. ولی شاید این‌که هیچ اشاره نکرده که نامه‌ای هم همراهش دادند این‌که روشنش این است که یک کسی را فرستادند و این آمد خدمت امام صادق سؤال کرد که «إنَّ لِي إِخْوَةً صِغَاراً فَمَتَى تَجِبُ عَلَى أَمْوَالِهِمُ الزَّكَاةُ قَالَ إِذَا وَجَبَتْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَجَبَت علیهم الزَّكَاةُ»

که معنایش این است که الآن که صغیر هستند زکات برایشان واجب نیست.

بعد یونس بن یعقوب می‌گوید: «قُلْتُ فَمَا لَمْ تَجِبْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ قَالَ إِذَا اتُّجِرَ بِهِ فَزَكِّهِ.»

امام علیه السلام هیچ پاسخ ندادند که، یعنی از آن، سؤال سائل این بود که الآن که بچه است زکات دارد یا ندارد؟ امام علیه السلام با مفهوم عبارتشان فرمودند که الآن زکات ندارد. این جمله اصلاً صیغ لبیان المفهوم است. یعنی اصلاً یک نوع نص هست در این‌که مفهوم را می‌خواهد بیان کند. در مقام بیان. چون آن موردی که مورد سؤال هست مورد این نیست که بعداً زکات دارد یا ندارد؟ مورد این است که الآن زکات دارد یا الآن زکات ندارد. امام علیه السلام با مفهوم می‌خواهند این مطلب را بفرمایند الآن زکات ندارد. خب بحث این است که اگر الآن زکات در مال التجاره‌اش واجب باشد خب باید همین الآن بیان می‌کردند دیگر. این مطلب که بعضی از دوستان اشاره کرده بودند که شاید راوی سؤال نمی‌کرد، امام علیه السلام خودش این مطلب را بیان می‌کرد. این سؤال راوی در مجلس دیگری است. خود یونس بن یعقوب نبوده در آن مجلسی که آن مُرسَل، و آن شخص واسطه وجود داشته، بعداً سؤال کرده. پس امام علیه السلام علی ای تقدیر اقتصار کرده بر این‌که الآن زکات ندارد. قلتُ فما لم تجب علیهم الزکاة، یعنی بعد از این‌که امام علیه السلام این پاسخ را دادند من دوباره سؤال مجدد پرسیدم، حالا این سؤال مجدد را باز کسی فرستاده یا خودش مستقیماً رفته سؤال کرده آنش شاید خیلی روشن نباشد که به چه نحو این سؤال را پاسخ انجام گرفته. ولی علی ای تقدیر آن سؤال بعد از دریافت پاسخ امام علیه السلام بوده. این خیلی روشن هست که این واجب نیست و این امر مستحب است.

شاگرد: شخصی که فرستاده الآن باری ما مجهول مضر به سند نیست؟

استاد: نه، یونس بن یعقوب دارد گزارش می‌کند از امام علیه السلام، من همچین سؤالی کردم، امام علیه السلام همچین پاسخی را داد. او دارد نقل می‌کند از امام علیه السلام کلام امام را و همین مقدار حجت هست. حالا یا به جهتی که آن ثقه می‌دانسته و امثال اینهاست، به این جهات است یا به جهات دیگر، بالأخره او دارد گزارش می‌دهد که امام علیه السلام در پاسخ سؤال من این مطلب را فرمود.

شاگرد: یعنی یونس بن یعقوب به اطمینان رسیده.

استاد: همین مقدار که یونس بن یعقوب دارد گزارش می‌دهد که امام علیه السلام همچین مطلبی را فرمود کافی است، لازم نیست که یونس بن یعقوب خودش تحمل مستقیم کرده باشد. من حالا این بحثش را به یک تناسبی در یک مقاله‌ای داشتم در مورد تعبیر واسطه. در بحث تعبیر واسطه یک مقاله‌ای که اگر عبارت امام علیه السلام، عبارت‌های امام چند گونه است، بعضی عبارت‌ها صریح هست در این‌که من خودم حاضر بودم. قلتُ لابی عبد الله علیه السلام، امام مطلب را فرمود. خب این صریح است که خودش در مجلس بوده. بعضی عبارت‌ها ظاهر در این معنا هست. عن ابی عبد الله علیه السلام که بگوییم ظاهرش این است که من خودم بودم.

ولی بعضی عبارت‌ها یک همچین ظهوری شاید نداشته باشد. عن زراره قال قال ابو عبد الله علیه السلام. و این ظهور در این ندارد که من خودم در این مجلس بودم یا نبودم. این نقل‌ها. گاهی اوقات اصلاً ظهور دارد در این‌که من نبودم، آن طرف این هم هست. این جاهایی که ظهور دارد که من نبودم ولی دارد نقل مستقیم می‌کند. یا ظهور ندارد این حکم اصولی‌اش چی هست را در آن مقاله‌ای که در مورد تعبیر واسطه نوشته بودم در سلسلۀ مقالات سمینار کامپیوتر علوم اسلامی چاپ شده بود و صحبتم بود که آن مقاله در مجلۀ چیز هم دوباره چاپ بشود، تا اجتهاد، آن من مفصل آن بحث‌هایش را آنجا از این زاویه یک سری بحث‌هایی کردم و یک بحث‌هایی هم تطبیقی دارم. بحث‌های به هر حال قابل توجهی است. علی ای تقدیر، اجمال قضیه این است که این روایت دلیل بر این هست که زکات در متجر به صبی مستحب است، نه واجب. خب حالا که مستحب شد در چه صورت مستحب است؟ به نظر می‌رسد اذا اتجر به فزکه، اطلاق دارد، نگفته اذا اتجرتَ به فزکه. اگر با این مال تجارت انجام بشود فزکه. البته شرطش این است که این تجارت شرعاً محکوم به صحت باشد. آن یک بحث دیگر است که ما باید این بحث را مطرح کنیم که در چه صورت تجارتی که با مال صبی می‌شود محکوم به صحت است. حالا بحث آن را می‌کنیم. ولی این‌که حالا این تجارتی، اگر مثلاً ما گفتیم که تجارتی که فضولی می‌کند با مال صبی اگر به سود بینجامد این دیگر نیاز به اجازۀ ولی هم ندارد. همین مقدار که به سود انجامید کافی هست برای این‌که این معامله تصحیح بشود، شارع این معامله را تصحیح کرده باشد. همین مقدار کافی است. آن داخل در این موضوع می‌شود. این که ما بگوییم بستگی دارد که از آن روایت‌هایی که سود برای صبی ثابت کرده چی استفاده می‌شود؟ حالا آن را من بعداً همین الآن در همین جلسۀ آینده یا همین آخرین جلسه بحثش را شروع می‌کنم. ولی غرضم این نکته هست که به نظر می‌رسد که این اطلاق دارد هر گونه تجارتی که با مال صبی انجام بگیرد و محکوم به صحت باشد به شرطی که محکوم به صحت باشد این زکات را می‌گوید واجب است.

شاگرد: عرفاً تجارت است ولو شرعا

استاد: نه آن از این اذا اتجر به ظاهرش این است که تجارتی هست که شرعاً امضاء شده باشد، اما تجارتی که، حالا یک غریبه بیاید تجارت کند، شارع هم امضاء نکرده بگوییم این زکات واجب است، آن قطعاً اینجور نیست آن هیچ نمی‌شود ملتزم شد.

شاگرد: نسخه بدل ندارد که؟

استاد: در اینجا نسخه بدل؟

شاگرد: دار الحدیث یک نسخه آورده

استاد: نه آن دیگر آنها قابل اعتماد نیست. در روایت‌های دیگر زیادی هم هست که باز هم به‌صورت مجهول گفته اذا عُمِل به وجبت الزکاة. لا زکاة علیه الا ان یعمل به. اینها همه اطلاق دارد، ولی یک نکته اینجا هست. درست است که اطلاق دارد برای زکات، ولی اطلاقش اقتضا نمی‌کند که هر کسی بتواند زکات را پرداخت کند. این روایت، یونس بن یعقوب می‌گوید اذا اتجر به فزکه. تو زکاتش را بده. که ظاهرش این هست که آن خودش ان لی اخوة صغاراً، این چیز روشنش این هست که اختیار این برادرها در اختیار او بوده و وصی و ولی و یک همچین صاحب اختیاری درباره‌اش داشته. البته اذا اتجر به فزکه مفهوم ندارد که شخص دیگر حق نداشته باشد. چون خودشان می‌خواهد معلوم کند می‌گوید تو می‌توانی زکاتش را پرداخت کنی، اما حالا ممکن است دیگری هم بتواند زکاتش را پرداخت کند، این مفهوم ندارد. ولی ببینیم آیا از روایت‌های دیگری که زکات را ثابت کرده اطلاق استفاده می‌شود که هر کسی متجر هم حق زکات داشته باشد، به نظر می‌رسد که این در مقام بیان آن جهتش نیست. می‌گوید وقتی یک با مال طفل زکات انجام می‌شود این مال استحباب زکات دارد، اما استحباب زکات را چه کسی؟ ممکن است شما بگویید که اطلاق قضیه اقتضاء می‌کند ولو اطلاق مقامی این هست که آن کسی که با این مال تجارت کرده آن بتواند زکات را پرداخت کند. شاید مرحوم شیخ طوسی که گفته متجر ولو ولی نباشد می‌تواند زکات را پرداخت کند به یک همچین اطلاق مقامی تمسک کرده. ولی به نظر می‌رسد همچین اطلاق مقامی نیست چون به هر حال مال طفل از یک طرف اختیار تصرف در مال طفل به ولی سپرده شده و به ولی گفتند که مال طفل، به آن ممکن است اکتفا شده باشد. یعنی این‌که بگوییم ما اکتفا شده در جایی که گفتند، اگر همینجوری بگویند که در مال طفل زکات مستحب است، از این چی استفاده می‌شود که هر کسی اختیار دارد که آن زکات بدهد؟ نه، آن ادله‌ای که گفتند که اختیار مال طفل با ولی‌اش است، ولی اختیار دارد آن ادله اقتضاء می‌کند که فقط بر ولی مستحب باشد و کس دیگری مستحب نباشد. این است که به نظر می‌رسد در این مسأله حق از جهتی با مرحوم شیخ طوسی است، از جهتی با مرحوم محقق حلی است. شیخ طوسی از عبارتش استفاده می‌شود من عبارت شیخ طوسی را

شاگرد: این روایت را در تهذیب فزکّوه نقل کرده، بعد استبصار فزکات. فزکّی هم.

استاد: بله. خب این، مرحوم شیخ طوسی در اینجا فرموده بودند فان اتجر متجّرٌ باموالهم نظراً لهم یستحب له ان یخرج من اموالهم الزکاة. ان اتجر متجر باموالهم نظرا لهم. یعنی یک متجری اگر به نفع آنها کار بکند و اینها یستحب. در نهایه یک همچین تعبیری دارد که این، ولی مرحوم محقق حلی تعبیر کرده اذا اتجر له من الیه النظر استحب له اخراج الزکاة. قید کرده که متجر من الیه النظر باشد. به نظر می‌رسد لازم نیست متجر من الیه النظر باشد. متجر اگر غیر من الیه النظر باشد ولی این معامله تصحیح شده باشد. کجا؟ ایشان می‌گوید اگر جایی که متجر ولی نباشد، خود محقق حلی تعبیرش این است، اگر متجر ولی نباشد یا ولی باشد و حق همچین تصرفی را نداشته باشد، اینجا ربح برای یتیم هست. این‌که ربح برای یتیم است یعنی معامله امضاء شده. معامله امضاء شده ولو این‌که ولی بعداً اجازه هم ندهد. این اطلاقش اقتضاء می‌کند که ربطی به این ندارد که ولی اجازه بدهد یا ندهد. این همین مقدار که ربح، حالا این را بحثش هم می‌کنیم، ربح برای یتیم، ربح حاصل شد برای این‌که معامله تصحیح بشود. اینجایی که معامله تصحیح شده ایشان می‌گوید ولی زکات ندارد. اما می‌گوید اگر ولی مَلی نباشد با این حال آمد با اموال یتیم معامله کرد، اینجا برای خودش هم معامله کرد، اینجا حق معامله برای خودش یعنی، نه برای یتیم نداشته و این معامله، معاملۀ فضولی تلقی می‌شود. یا اصلاً ولی نبود. اینجا کان ضامناً و للیتیم الربح و لا زکاة هاهنا. ما می‌خواهیم بگوییم که اینجا زکات هست، ولی آن کسی که زکات را پرداخت، عبارت شیخ این هست که آن متجر او زکات را پرداخت می‌کند. به نظر می‌رسد نه، زکات هست ولی زکات را ما دلیل نداریم که متجر حق داشته باشد زکات را پرداخت کند. آن که از این روایت هست استفاده می‌شود آن است مقداری که مسلم هست که می‌تواند، قاعده هم اقتضای همین می‌کند که ولی حق داشته باشد زکات را بدهد. ولی به شرطی که آن معامله تصحیح بشود. با تصحیح معامله زکات می‌آید، ولی چه کسی یستحب له الزکاة من الیه النظر. پس بنابراین می‌خواهم عرض بکنم از یک جهت ما اطلاق کلام شیخ طوسی را می‌پذیریم که زکات اختصاص ندارد به صورتی که من الیه النظر تجارت را انجام بدهد. هر جایی که تجارت تصحیح بشود زکات هم هست. بین تصحیح تجارت و زکات ملازمه است، ولی زکات استحبابش متوجه ولی هست. یعنی استحباب یعنی مشروعیت نه فقط استحباب، یعنی حق تصرف در مال به ایتاء زکات فقط ولی دارد، کس دیگری، ما هیچ دلیل عامی نداریم که ازش استفاده بشود که غیر ولی هم حق داشته باشد در مال تصرف کند. و مجرد این‌که شارع مقدس آن معامله را تصحیح کرده ازش استفاده نمی‌شود که اجازۀ زکات دادن را هم به آن متجر داده. آن متجر گناه هم کرده که با این معامله کرده، اصلاً حق نداشته این، ولی حالا معامله‌اش را شارع اجازه داده، ممکن است ما بگوییم شارع مقدس به این جهت اجازه نداده که در این شیء تصرف بشود چون زمینۀ این بوده که معامله، معاملۀ سودآوری نباشد. چون زمینه بوده که معامله سودآور نباشد شارع اجازه نداده، گفته نه حق ندارید تصرف کنید. حتی ولی‌اش هم اگر بخواهد برای خودش معامله کند در صورتی حق داشته که بر خودش معامله کند که مَلی باشد، ثروتمند باشد و بتواند قرض بردارد مال صبی را که آن اصل مال صبی حفظ شده باشد امثال اینها. ولی جایی که فقیر هست آن حق این‌که برای خودش بردارد نداشته، بنابراین وقتی برای خودش برنمی‌دارد گناه کرده، ولی اگر سود حاصل شد این معامله تصحیح می‌شود. اما اگر سود حاصل نشد آن ضامن است. شاید از این ضامن، حالا آن را بعد بحثش می‌کنیم که از ضامن بودن چی استفاده می‌شود.

شاگرد: مواردی که خود شخص مَلی خاص دارد، مثلاً پدرش هست، یک نفر بدون اجازه اینجا تصرف می‌کند می‌خواهد بگوید اطلاقش هست.

استاد: اینها را هم می‌گیرد. حالا صبر کنید، این را صحبت می‌کنیم که آیا اطلاق می‌گیرد یا نمی‌گیرد. ما می‌خواهیم بگوییم هر جایی که معامله تصحیح بشود این زکات هم می‌آید. اما کجا حالا معامله تصحیح می‌شود یک بحث دیگر است که باید این را مستقلاً به آن بپردازیم که کجاها تصحیح می‌شود؟ کجاها تصحیح نمی‌شود. آن در واقع مطلبی که شما می‌گویید متوقف بر این هست که آن معامله تصحیح بشود.

شاگرد: نسخۀ تهذیب چی؟ فزکوه؟

استاد: فزکّوه همین شماها باید تزکیه کنید فزکّوه نه این‌که هر کسی عشقش کشید تزکیه‌اش کند. آن هم انصراف ولی دارد دیگر، غیر ولی هم. علی ای تقدیر اگر هم آن باشد این روایت‌ها در مقام بیان این‌که چه کسی تزکیه می‌کند نیست، لذا سایر روایت هست که فاذا عمل به فوجبت فیه الزکاة. می‌خواهد بگوید مال صبی متجر به زکات دارد. اما چه کسی متصدی این زکات هست؟ ادلۀ عامی که در مال صبی هیچ کسی غیر از ولی‌اش حق تصرف ندارد آن اقتضاء می‌کند که اختیار ایتاء زکات به ولی سپرده باشد. آن ادله این اقتضاء را می‌کند. روایت متعددی داریم که. یک نکته‌ای اینجا وجود دارد، آن نکته این هست در بعضی از این روایت‌هایی که زکات را ثابت کرده تعبیری دارد می‌گوید که اگر، این روایت سعید سمان و حلبی آن روایت این است.

«سَعِيدٍ السَّمَّانِ» می‌گوید: «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يُتَّجَرَ بِهِ فَإِنِ اتُّجِرَ بِهِ فَالرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ وَ إِنْ وُضِعَ فَعَلَى الَّذِي يَتَّجِرُ بِهِ.»

این روایت را ممکن است بگوییم ان اتجر به، به خصوص با توجه به این‌که و ان وضع فعلی الذی یتجر به، بگوییم فرد روشنش این است که تجارت توسط غیر ولی انجام بگیرد. چون ضامن قرار داده آن شخص را.

حالا این، شبیه این هم در روایت حلبی هست.

«قَالَ: قُلْتُ لَهُ فِي مَالِ الْيَتِيمِ عَلَيْهِ زَكَاةٌ فَقَالَ إِذَا كَانَ مَوْضُوعاً فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ فَإِذَا عَمِلْتَ بِهِ فَأَنْتَ ضَامِنٌ وَ الرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ.»

اگر بگوییم این روایت، بحث این‌که در صورتی که، یعنی موضوع بحث جایی هست که ضمان هم مطرح است. آن وقت یک بحثی را باید بکنیم که در کجاها ضمان وجود دارد. آیا در جایی که ولی با مال صبی تجارت می‌کند آن ضمان دارد یا ضمان ندارد؟ این یک بحث دیگری هست که این بحث مهم است، دخالت دارد در روشن شدن آن بحثی که عرض می‌کردم که اگر غیر ولی هم تجارت کند آن هم زکات دارد.

روایت‌های متعددی وجود دارد در بحث تجارت با مال یتیم که آنها در جلد ۲۲ جامع الاحادیث وارد شده. جلد بیست و دوم جامع الاحادیث، ابواب ما یکتسب به، باب ۶۷، ما ورد فی التجارة بمال الیتیم.

شاگرد: اگر کسی غیر از ولی هم حق پرداخت را ندارد اگر کسی پرداخت نکرد مجزی هم نخواهد بود؟

استاد: نه مجزی نیست.

شاگرد: هم حرمت تکلیفی است و هم

استاد: نه، اصلاً حق آن کسی که چیز هست که می‌تواند تصرف بکند با پرداخت زکات ولی است، غیر او اصلاً. یعنی او هست که باید، شارع گفته که برایت مستحب است، بدویا که اصلاً مستحب نیست. تصرف در مال غیر کرده بدون این‌که

شاگرد: استحباب در این‌که

استاد: استحباب مطلق ندارد. ما دلیل نداریم که هر کسی که استحباب داشته باشد که در مال صبی تصرف کند به اعطای زکات.

شاگرد: استحباب ندارد ولی جواز وضعی هم ندارد؟

استاد: نه، وقتی استحباب نداشته باشد وجه ندارد، دلیل نداریم جواز داشته باشد.

شاگرد: از خود اموال عینش را به عنوان زکات داده باشد.

استاد: حتی چی؟ زکات بی‌خود داده؟

شاگرد: اگر استفاده کرده باشیم، یعنی باید پولش را برگرداند.

استاد: نه آن یک بحث دیگر است، ضامن است دیگر، تصرف کرده در مالی که ضامن بوده. آن هم باید برگرداند.

شاگرد: ثواب صدقه هم از بین می‌رود.

استاد: حالا آن دیگر فرض کنید خیال می‌کرده که مال خودش است مثلاً. من خیال می‌کردم که این مال خودم هست زکات دادم. این طرف هم گرفت و خورد و بعد معلوم شد مال همسایه‌ام را زکات داده بود. مثل این است دیگر. کأنّ من مال همسایه‌ام را به عنوان مال زکات به فقیر دادم. خب فقیر خورد و باید برگرداند دیگر. فقیر ضامن هست چون مال دیگری را تصرف کرده.

شاگرد: مگر هبه حساب نمی‌شود؟ آن هم تصرف کرده.

استاد: هبه که نیست که. هبه که نکرده. مالی را به فقیر داده فقیر تصرف کرده. خب فقیر تصرف کرده مال غیر را تصرف کرده دیگر. گناه نکرده، نه این‌که گناه کرده. ولی خب ضامن است، مال، من خیال می‌کردم که این مال خودم است، مال همسایه را برداشتم به فقیر دادم. خب فقیر تصرف کرد، خب فقیر الآن ضامن است دیگر، چون مال غیر را تصرف کرده.

من اتلف مال الغیر فهو له ضامن. این مال غیر را اتلاف کرده، ضامنش هم هست دیگر، طبیعی است دیگر. آن هم ضمان اتلاف است. حالا ضمان اتلاف خیلی روشن‌تر از ضمان تلف است. ضمان اتلاف این‌که گرفته خورده خب باید دیگر مال غیر را بدهد دیگر. حق واقعی نداشته، خیال می‌کرده که حق تصرف در این مال داشته، ولی واقعاً حق تصرف نداشته.

روایت‌هایی که در تجارت به مال هست از روایات استفاده می‌شود. بعضی روایات می‌گوید که وصی در صورتی می‌تواند در مال صبی تصرف کند ولو برای صبی هم تصرف کند، که مَلِی باشد و مالی داشته باشد که اگر مال صبی تلف شد جایش را پر کند. حتی برای صبی هم می‌خواهد تصرف کند این ملی بودن را فقط شرط، از عبارت‌های فقها اینجور استفاده می‌شد که اگر بخواهد برای خودش تجارت بکند کأنّ ملی بودن شرط است. ولی از روایات استفاده می‌شود که نه برای بچه هم بخواهد تجارت کند شرطش این است که مال داشته باشد که اگر این مال تلف شد بتواند جایش پر کند. حالا من روایت را بخوانم.

یکی روایت: «أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام كَانَ لِي أَخٌ هَلَكَ فَأَوْصَى إِلَى أَخٍ أَكْبَرَ مِنِّي وَ أَدْخَلَنِي مَعَهُ فِي الْوَصِيَّةِ وَ تَرَكَ ابْناً لَهُ صَغِيراً وَ لَهُ مَالٌ»

اینها در واقع این برادر بزرگ و خود این اسباط هر دو وصی این بچه‌های آن برادری بوده که برادر وسطی که مرحوم شده.

«فَيَضْرِبُ». حالا آن که مرحوم شده از این بزرگ‌تر بوده، کوچک‌تر بوده آنش خیلی معلوم نیست، ولی این دو تا برادر به هر حال وصی آن برادر مرحومشان هستند.

«فَيَضْرِبُ بِهِ أَخِي فَمَا كَانَ مِنْ فَضْلٍ سَلَّمَهُ لِلْيَتِيمِ وَ ضَمِنَ لَهُ مَالَهُ»

این برادر من با این مال بچه تجارت می‌کند، ولی هر چی سود هم می‌آورد به بچه می‌دهد. کأنّ تجارت برای بچه دارد می‌کند. از آن طرف هم ضامن شده که اگر هم معامله سودآور نبود ضامن آن مال صبی سر جای خودش باقی بماند. این فرد روشنش تجارت نمی‌کند، برای صبی تجارت می‌کند ولی با این قید که اگر تجارت ضرر هم کرد من جبران می‌کنم. امام علیه السلام در این صورت هم می‌گوید تو در صورتی حق داری تجارت کنی که اگر احیاناً ضرر کرد بتوانی آن ضمانی را که انجام دادی، انجام بدهی. و الا اگر نتوانی، خب این مال در واقع زمینۀ تلف هست، ممکن است ولو شما به عهده گرفتی که ضمان. ولی خب عهده گرفتن، عهده گرفتنی که کأنّ مال ممکن است تلف بشود و نتوانی هم بپردازی، این حق نداری. در صورتی می‌توانی عهده بگیری، این عهده گرفتن نه این‌که، آخر عهده گرفتنی که فقها می‌گویند ضمنته معنایش این است که به ملک خودت در بیاوری و ربح را هم خودت می‌خواهی برداری. یعنی قرض به خودت بدهی. عهده گرفتن یعنی این. ولی این روایت عهده گرفتنش این نیست. عهده گرفتنش این است که مال معامله برای بچه می‌کنی ولی تعهد هم کردی که من تصرفم در مال به نحوی باشد که اگر هم معامله سودآور نبوده مال بچه سر جای خودش محفوظ باشد. یعنی شرط کرده که در صورتی که معامله خسارت‌دار بود خسارت به مال طفل وارد نشود. در همین صورت هم امام علیه السلام می‌گوید به شرطی تو حق داری که این کار را بکنی که مال داشته باشی که اگر این معامله زیان‌آور شد این را بتوانی بپردازی. می‌گوید که فما کان.

می‌گوید «فَقَالَ إِنْ كَانَ لِأَخِيكَ مَالٌ يُحِيطُ بِمَالِ الْيَتِيمِ إِنْ تَلِفَ فَلَا بَأْسَ بِهِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَلَا يَعْرِضْ لِمَالِ الْيَتِيمِ.»

ولو ضمان می‌کند، تضمین می‌کند امثال اینها، ولی نه، شرط این‌که بتواند به مال یتیم دست بزند این هست که ملی باشد که در صورتی که این معامله، معاملۀ سودآوری نبود مال تلف شد، یک چیزی شد بتواند جایش بپردازد.

این روایت نقل دیگری دارد که ظاهراً همان نقل است.

«أَسْبَاطٍ عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قُلْتُ أَمَرَنِي أَخِي»

این همان برادر بزرگ است که اختیاردار آن برادربزرگ بوده ولی این را هم در کنار او، وصی اصلی او بوده و ادخلنی فی الوصی مع، یعنی ما را هم حساب کرده داخل کرده ولی آن کسی که اختیاردار بوده همان برادری هست که امرنی اخیه.

«أَمَرَنِي أَخِي أَنْ أَسْأَلَكَ منْ مَالِ يَتِيمٍ فِي حَجْرِهِ يَتَّجِرُ»

ظاهراً همین یتیم، همین یتیم برادرهایشان بوده که جمع بین این دو تا روایت علی القاعده باید یک داستان باشد.

«منْ مَالِ يَتِيمٍ فِي حَجْرِهِ يَتَّجِرُ بِه» یتّجر به ظاهر روشنش این است که یتجر به حال کونه مال الیتیم. نه این‌که مال یتیم را به تملک خودش در آورده بعد می‌خواهد با آن تجارت کند. نه، در حالی که مال یتیم هست این هست.

می‌گوید: «فقَالَ إِنْ كَانَ لِأَخِيكَ مَالٌ يُحِيطُ بِمَالِ الْيَتِيمِ إِنْ تَلِفَ أَوْ أَصَابَهُ شَيْ‌ءٌ غَرِمَهُ له»

خب هیچی عیب ندارد، تجارت بکند.

«وَ إِلَّا فَلَا يَتَعَرَّضْ لِمَالِ الْيَتِيمِ.»

خب این این روایت.

این روایت البته این‌که حالا اگر مالی نداشت، متعرض آن شیء شد آیا این معامله صحیح است؟ معامله صحیح نیست؟ چی چی است؟ نسبت به آن سکوت دارد. این جهت استفاده می‌شود که کار حرامی هم کرده، نباید متعرض بشود. اما حالا متعرض شد این معامله فضولی تلقی می‌شود؟ فضولی تلقی نمی‌شود؟ امثال اینها، نسبت به آن سکوت دارد، اگر روایت دیگر گفته باشد اگر متعرض شد و آن کار خلاف را مرتکب شد معامله صحیح است، ربح برای یتیم است اینها با همدیگر منافات ندارد. این سکوت دارد، این نسبت به این‌که در صورتی که حق معامله با مال یتیم نداشت باز آمد معامله کرد چه حکمی دارد؟ این سکوت دارد.

شاگرد: مُولّیٰ علیه است؟ يَتِيمٍ فِي حَجْرِهِ يَتَّجِرُ بِه

استاد: فی حِجْرِه یعنی در دامنش است.

شاگرد: یعنی مولّیٰ علیه می‌شود؟

استاد: آره دیگر، یعنی چیزش است دیگر، بر او ولایت دارد. یعنی لا اقل فرد ظاهرش این هست که این‌که در حجرش قرار گرفته ولایت شرعیه داشته. ولایت عرفیه فی حجره، ولایت عرفیه را که شامل می‌شود. ولی این‌که بگوییم ولایت عرفیه‌ای داشته که شرع امضا نکرده آن خیلی خلاف. آنجا را شامل. یعنی فرد روشنش جایی هست که ولایت شرعی داشته باشد. حالا جایی که ولایت عرفی داشته ولی ولایت شرعی نداشته باشد آن شامل می‌شود یا نمی‌شود آن محل تأمل است. ولی قدر مسلمش ولی را شامل می‌شود.

شاگرد: وصی است؟

استاد: وصی هم بوده. یعنی می‌خواهم بگویم آن را کنار آن هم که بگذاریم وصی هم بوده، اصلاً، من می‌خواهم بگویم خود همین هم که فی حجره هست فرد روشنش این است که حق داشته که این در حجرش قرار گرفته، اما بگویم که عرفاً حق داشته شرعاً حق نداشته اصلاً شمولش نسبت به آن روشن نیست، به خصوص با توجه به آن روایت. روایت قبلی که روشن هم نیست که ظاهراً یکی است، وصی بوده اینها. من می‌خواهم بگویم منهای آن روایت قبلی هم ازش استفاده می‌شود ازش استفاده می‌شود یک چیزی شبیه همان وصایت ازش استفاده می‌شود. خب این روایت.

روایت بعدی این هست که عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام فی مال الیتیم قال العامل به ضامن و للیتیم الربح اذا لم یکن للعامل به مالٌ و قال.

بقیۀ روایت را ان شاء الله فردا می‌خوانیم.

حالا یک آدرس دیگر هم فقط آدرسش با بگویم که در این بحث. در این بحث ما علاوه بر این روایت‌هایی که الآن دارم می‌خوانم در این باب هست، یک روایت دیگر هست که آن مهم است که جزء ارجاعات این هست مربوط به جلد ۲۴ هست، در جلد ۲۴، کتاب الوصایا. البته ارجاعات این هم هست، در ارجاعات آن روایت مهمش همین روایت کتاب الوصیة هست. کتاب الوصایا، باب ۴۳، باب انه حل الوصیة ای یعیّن مال الیتیم او یتجر فیه او لا. آنجا می‌گوید که وصی اگر تجارت کرد فهو ضامن. که خیلی مهم است در این‌که صریحاً ضمان را برای وصی ثابت کرده که وصی هم ضامن هست این روایت مهم است که این روایت‌ها. از بعضی روایت‌ها استفاده می‌شود که اذا کان ناظراً له ضمان ندارد، جمع بین این روایات را باید چجوری جمع کرد و اینها، این را ان شاء الله فردا به آن خواهیم پرداخت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان